

در سوگ دکتر منوچهر ثابتیان، مبارزی دیرپای

در سوگ دکتر منوچهر ثابتیان، مبارزی دیرپای

با کمال تأسف مطلع شدیم که دکتر منوچهر ثابتیان (F.R.C.S./عضو انجمن سلطنتی جراحان بریتانیا)، یکی از پایه گذاران و دبیران کنفدراسیون اروپایی دانشجویان ایرانی در اروپا، در پی یک بیماری درازمدت، در لندن درگذشت. دکتر ثابتیان از مبارزان دیرپای و مخالفان استبداد پهلوی بود؛ از همین رو، پس از «رویداد کاخ مرمر» در سال ۱۳۴۴، دولت شاه وی را متهم به همکاری با دیگر متهمان آن رویداد نمود و از دولت بریتانیا تقاضای استرداد او را کرد، اما در این امر موفق نشد. دکتر ثابتیان از همکاران فعال کمیته‌ی کنفدراسیون جهانی برای دفاع از متهمین «رویداد کاخ مرمر» در لندن بود، و پس از آن نیز در مبارزات دانشجویان ایرانی در لندن سهمیم بود.

دکتر منوچهر ثابتیان، نفر میانیِ ردیف نخست، در یکی از نمایشات اعتراضی دانشجویان ایرانی در لندن



ما دبیران پیشین کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) درگذشت این مبارز را به خانواده‌ی وی و همه‌ی مبارزان راه استقرار آزادی و دموکراسی و تحقق حقوق بشر در ایران تسلیت می‌گوییم.

فریدون اعلم، منصور بیات زاده، فرامرز بیانی، حسن جداری، محمود راسخ افشار، محسن رضوانی، محمود رفیع، خسرو شاکری، ناصر شیرازی، جعفر صدیق، داود غلام آزاد، جابر کلیبی، فریدون منتقمی، پرویز نعمان، بهمن نیرومند

.....

اجمالی در شناخت مهرداد درویش پور :

..... مهرداد درویش پور سال ها در دانشگاه استکهلم به عنوان استادیار به تدریس جامعه شناسی پرداخت. از او تا کنون کتب و مقالات گوناگونی در زمینه زنان، مهاجرت، خشونت ناموسی، تبعیض قومی و بهم پیوستگی به زبان های فارسی و سوئدی و تعدادی نیز به انگلیسی انتشار یافته است. دکتر درویش پور هم اکنون به عنوان استاد جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی در مدرسه عالی ملاردالن در سوئد به تدریس و تحقیق مشغول است.

در عرصه سیاسی درویش پور از زمره کسانی است که از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به این سو در نقد انقلاب اسلامی، مجازات اعدام، گفتمان خشونت همچون شیوه تغییر، سوسیالیسم استبدادی و مردسالاری به شکل‌گیری گفتمان انقلاب اصلاح گرایانه و دیگر گفتمان‌های نوین و دموکراتیک و به ویژه فمینیسم در سطح ایران یاری رساند. در سالیان اخیر نظرات او از یک چپ رادیکال به چپ میانه با تمایلات سوسیال دمکراتیک تغییر یافته است. درویش پور در دوران اخیر با تمرکز بر پژوهش‌های اتنیکی و نظریه ضد تبعیض و میان برشی تلاش کرده است نابرابریهای اجتماعی را به نقد یکشد. او راه حل حفظ یکپارچگی ایران را در کاهش تنش‌های اتنیکی در کشور از طریق رفع تبعیض میداند و اگرچه حمله نظامی و ناسیونالیسم افراطی و تنش‌های اتنیکی را خطری جدی برای آینده کشور میداند اما بر آن است اگر ایران در مسیر تحولات دمکراتیک و مسالمت آمیز پیش رود، بی شک با "انقلاب زنانه" روبرو خواهیم شد.

درویش پور در دیگر حوزه‌های نظری و اجتماعی همچون جنبش زنان، ضدنژادپرستی، صلح، دانشجویی و حقوق بشر نیز فعال بوده است و تا کنون از وی مطالب متعددی در این زمینه‌ها به چاپ رسیده است.

سیروس ملکوتی: هنگامی که از اپوزیسیون سخن می‌گوییم دو تصویر برایمان ترسیم می‌گردد ، دو تصویر از هستی اعتراض و بدیل. به نظرم اپوزیسیون ایرانی با همه گوناگونی درونیش توانست نقش معترض و مخالف ارزشهای جاکم بر سرنوشت سیاسی کشورمان را (در تقابلی با نظام جمهوری اسلامی) به روشنی و با گستره ای ستایش آمیز به تصویر بکشاند ، اما در فرایند تبدیل اعتراض به بدیل هنوز پس از سی و چهار سال سرگردان میدان گفتگو، نشستها و رایزنی‌هاییست که آن را

از میدان مبارزات حقیقی و سازماندهی مبارزاتی به پس رانده است . هنوز نه مدیریت بر اعتراضات اجتماعی را پدید آورده و نه توانسته نیرو و برنامه جایگزینی را تدوین نموده و از خود تصویر حقیقی اپوزیسیون را به نمایش بگذارد . در چنین شرایطی شما جمهوریخواهان لائیک بار دیگر میروید تا همایشی را برگزار نمایید ، کدامیک از پرسشهای دادخواهانه عدیده سرنوشت سیاسی کشورمان را قرار است این همایش پاسخی بدهد ؟

مهرداد درویش پور: به ملاحظات درنگ انگیز شما پاسخ ساده ای نمی توان داد. اما تا آن جا که به گردهمایی پنجم جمهوری خواهان دمکرات و لائیک در هانور برمی گردد، قرار نیست در آن معجزه ای اتفاق افتد. تنها امیداورم گفتمان هایی در جهت رویکرد سوم در سیاست ورزی در جامعه ایرانی نهادینه شوند. همین که این گردهمایی یاری رساند تا جمهوری خواهان دمکرات و لائیک با به روز کردن دیدگاه هایش، تداوم حیات خود را به عنوان اپوزیسیونی تحول طلب و ساختار شکن تضمین کند؛ پروبلماتیک های امکان پذیری و چگونه گی گذار از نظام استبداد دینی حاکم را بدون تکیه بر قدرت های خارجی بررسی کند؛ صدای اعتراض اپوزیسیون لائیک و دمکرات ایرانی را رساتر کند؛ نقض سیستماتیک حقوق شهروندان را - از جمله درانتخابات پیش رو - برملا سازد؛ و بالاخره در نزدیکی با نیروهای جمهوری خواه طرفدار جدایی دین و دولت و دمکراسی و عدالت اجتماعی در کشور ایفای نقش کند، گام درخوری برداشته است. اضافه کنم تصور تمایل به بدیل سازی از سوی این مجموعه، برداشتی غیر واقعی است. نه به دلیل که ما بر آنیم ایفای نقش انتقادی و اعتراضی در پیکار سیاسی کافی است. اما ما با اپوزیسیونی که در خارج از کشور بخواهد بر فراز سر مردم برای آن سرزمین بدیل هایی از آن دست که تا کنون شاهد آن بوده ایم بسازد، مخالفیم. علاوه برآن باید پرسید آیا یک اپوزیسیون تبعیدی که ۳۰ و اندی سال است به حاشیه رانده شده و بخش مهمی از آن پایگاه درخور توجهی در ایران ندارد و خیلی هم خود را همگام با تحولات آن جامعه به روز نکرده است، اصلا می تواند به بدیل سیاسی فراگیری تبدیل شود؟ در میان ما برخی برای جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران نقشی یکسره اپوزیسیونالی و جنبشی قائلند و یا برآنند همچون یک محفل سیاسی باید کار خود را به ترویج گفتمان های همچون دمکراسی، لائیسیته و جمهوری و همچنین افشاگری و اعتراض و دفاع از حقوق بشر خلاصه کند. برخی نیز برآنند که جمهوری خواهان دمکرات و لائیک (جدل) در پیوند با دیگر گروه های جمهوری خواه خواستار جدایی دین و دولت و برقرای دمکراسی و حقوق

بشر، می‌توانند به یک نیروی سیاسی موثر در آینده ایران بدل شوند. اگر چنین جریان قدرتمند جمهوری خواهی شکل بگیرد، آن نیرو و یا بلوک و یا قطب حتی می‌تواند در آینده ایران و در مدیریت سیاسی کشور نقش داشته باشد. چنین نگاهی شاید خیلی خوش بینانه، بلند پروازانه و دورنگرانه باشد. اما هیچ اپوزیسیون نیرومندی، هستی خود را تنها در موقعیت اپوزیسیونالی خلاصه نمی‌کند. حتی زاپاتیستها که از معدود اپوزیسیون های جدی ضد قدرتمند، نقش خود را تا ابد به عنوان نیروی اپوزیسیونال تعریف نکرده اند. جنبش های ضد قدرت در غرب نیز هرگز مدعی آن نشده اند مایلند و یا می‌توانند جای سازمان ها و احزاب سیاسی را گرفته و به سیاست ورزی در معنای کلاسیک آن پردازند. آنها جنبش هایی بنابر تعریف اعتراضی اند. جمهوری خواهان دمکرات و لائیک اما در واقع نه این است و نه آن. آرزومند است جنبش جمهوری خواهی باشد، بی آن که ماهیت و ملزومات آن را داشته باشد. برای ایفای نقش به عنوان جریان سیاسی جمهوری خواهی که در بر گیرنده چپ های دمکرات، دین باوران لائیک و ملی گرایان باشد که بتواند در فردای ایران در مدیریت سیاسی جامعه نقشی داشته باشد نیز ملزومات دیگری لازم است که از آن بسیار بدور است. در این راستا اما ایده تشکیل بلوک جمهوری خواهان طرفدار دمکراسی و جدایی دین و دولت و یا دستکم نزدیکی با دیگر نیروهای جمهوری خواه در میان پاره ای از ما قوت گرفته است. به هر رو، یک جریان وسیع جمهوری خواهی تنها می‌تواند بر پایه عام ترین اصول و ارزش ها دور هم گرد آید و تصور آن که باید در باره همه چیز موضع بگیرد، آن را به یک سازمان سیاسی دیگر از نوع سازمان های موجود بدل خواهد ساخت که امکان فراگیر شدن آن را ناممکن می‌سازد. با این همه، آن چه روشن است، برغم برداشت های گوناگون در این زمینه، کل این مجموعه از ایده "همایش ملی" و بدیل سازی در خارج از کشور بدور است. چنین ایده ای به نظرم بیشتر نوعی تولید "آگاهی کاذب" است.

سیروس ملکوتی: نیروی مستقر در تبعید تا کنون نتوانست به تعریف مشخصی از ترجمان حضور تاریخی خود دست یازد. گروهی دست یازیدن به بدیل قدرت سیاسی را در رسالت نیروهای مستقر در تبعید نمیدانند و انرا محصول برآمد کنش و واکنشهای صحنه و میدان مبارزاتی در ایران میدانند. اندیشه ای دیگر اما این مهم را به لحاظ محدودیتها و تنگناهای همایش خواهانه سیاسی در ایران و اصولا عدم سازمانیابی و انسجام سیاسی در اشکالی چون حزب و یا تشکلات سیاسی در درون کشور انرا در جغرافیای تبعید امکان پذیر میدانند. نکته مهم دیگر و نقد

بجا بر عملکرد نیروها و طیف های گوناگون سیاسی در تبعید، شاید در این نکته باشد که تا کنون بر تفسیر حوادث افریده شده از سوی نظام بسنده نمودند و کمتر اندیشه ای در چگونگی سازماندهی برای تغییر و گذار از سوی نظام را در تصویر سازه های میدانی بکار گرفته اند . به همین خاطر ایا فکر نمیکنید این اپوزیسیون و نیروهای درونی ان می بایست جدا از همایش طیف خواهانه و تکرار گردهمایی های درونی ، جهت تکرار عهد و پیمان همبسته و ماندگاری خود گامی فراتر برای تغییر و گذار را در مطالبات خود بگنجانند و پیگیر گستره همایش ملی گردند؟ همایشی که بتواند تصویر یک اپوزیسیون واقعی را ترسیم نماید ؟ اپوزیسیونی که تنها بر بنیاد نقد و وعده هستی خود را به تعریف نمیکشاند بلکه با داشتن برنامه قادر باشد قدرت سیاسی را در دست بگیرد؟

مهرداد درویش پور؛ ما نیازمند سنتزی هستیم که به دو گانگی داخل و خارج و شکاف بین آن نقطه اختتامی بگذارد. دو انگاره بالا یا با مطلق کردن نقش داخل و انکار نقش نیروهای خارج از کشور و تبدیل آن به جریانی پشت جبهه ای، و یا با غلو در نقش و توان نیروهای اپوزیسیون در خارج که رسالت بدیل سازی و "نجات" کشور را در گرو به تحرک در آمدن آن می بیند، تصویری غیر واقعی از جایگاه ایرانیان تبعیدی و اپوزیسیون خارج بدست می دهد. وجود صدها کادر سیاسی و روشنفکر و رسانه ای با تجربه در خارج و هزاران هزار کادر متخصص و سرمایه انسانی مدیر و کارا و تکنوکرات و دانشمند، نقش بالقوه ای به این نیرو در ساختن ایران فردا و تاثیر گذار در افکار عمومی بخشیده است.

با این همه ساختار زندگی در تبعید، بسیاری از ما را دچار سراب و پارانویای قدرت کرده است که گویی اگر "کنفرانسی ملی" برگزار شود و یا شورا و جبهه ای "فراگیر" تشکیل شود، کار جمهوری اسلامی ایران تمام است. چند مثال از تلاش های بی حاصل چنین کنفرانس ها و بدیل سازی های مدعی "وحدت ملی" - که آخرین آن هم تشکیل شورای ملی سلطنت طلبان به رهبری رضا پهلوی است- باید زد تا روشن شود که این گونه تلاش ها بیشتر بدرد اعتبار زدایی و غیر جدی تلقی شدن و چلبی ساری و خود را نماینده خود ساخته ملت ایران نامیدن می خورند تا اعتماد آفرینی و بدل شدن به اپوزیسیونی حقیقی و معتبر؟

توهم کسب قدرت سیاسی از خارج اگر محصول تحریکات و اغواگری های قدرت های خارجی برای پیشبرد سیاست هایشان نباشد، در بهترین حالت ریشه در ساختار زندگی در تبعید دارد که تصورات ذهنی در باره

جامعه ای که ۳۰ و اندی سال است که از آن دور افتاده ایم را دامن زده است. بخشی از این خوش بینی های بهت انگیز نیز نشانگر ردپا و میراث فرهنگ و گفتمان سیاسی به جا مانده از عصر انقلاب های کلاسیک است. اما از آن جا که رواج این گونه توهمات بزرگ، نوعی اپیدمی در میان ما ایرانیان است و تنها به حوزه سیاست نیز خلاصه نمی گردد، شاید ریشه اصلی آن را باید در فرهنگ بلند پروازی و جاه طلبی های دست نیافتنی همچون بخشی از منتالیته ایرانی جستجو کرد که در روح و روان آن جامعه نقش بسته است. برای رویکردی واقع گرایانه، نخست باید ایده نجات کشور از طریق کسب قدرت سیاسی توسط اپوزیسیون خارج از کشور را از سر بدر کرد. چنین احتمالی تنها در صورت بروز حمله نظامی به ایران میسر است و برای نیرویی که به حمله نظامی نمی اندیشد، رویکردهای دیگری موضوعیت می یابد. ضرورت روابط سیاسی و حقوق بشری با مجامع بین المللی یک حرف است، تبدیل شدن به آلت دست قدرت های خارجی برای موضوعیت یافتن و پیشبرد پروژه چلبیسم امر دیگری است.

علاوه بر آن، واقعیت این است که اپوزیسیون دمکرات ایران - جز در دوران کوتاه مصدق و دوران اولیه پس از انقلاب- هرگز بدلیل سیطره استبداد نتوانسته اپوزیسیونی فراگیر، قانونی و علنی باشد. از این رو اپوزیسیون ایران با رفتارهای متعارف یک اپوزیسیون پارلمانتاریستی و یا اپوزیسیون دمکرات قدرتمندی که قادر به متحد کردن خود و ارائه بدیل باشد بیگانه است و بیشتر رل خود را به افشاگری و اعتراض محدود کرده است. از این رو موقعیت بدیل قدرت شدن درعمر طولانی اپوزیسیون سکولار و دمکرات ایران، تنها برهه ای کوتاه از زندگی سیاسی آن بوده است. اوضاع سیاسی کنونی نیز زمینه چندان دلگرم کننده ای برای تغییر این رویکرد ایجاد نکرده است. شاید برآمد دوباره جنبش های اجتماعی از نوع جنبش سبز و یا جنبش های کارگری، زنان، دانشجویان و امثال آن بتواند تحرکی در این بخش از اپوزیسیون ایجاد کند و زمینه همگرایی ها را گسترده تر و اجتناب ناپذیر تر سازد. تنها در یک توازن قوای تغییر یافته است که مسئله بدیل از یک نظریه سیاسی به یک راه حل عملی و عاجل تبدیل می شود. تا شکل گیری چنین فرایندی نیروهای اپوزیسیون راهی جز ایجاد بلوک های قدرتمند سیاسی و سازمان دادن دیالوگ با دیگران و گسترش گفتمان انتقادی و فعالیت های دمکراتیک و حقوق بشری ندارند.

این نکته را هم باید اضافه کرد که تشقت در اپوزیسیون تبعیدی ایران، تنها ناشی از پیشینه سیاسی و خواست های متفاوت آن نیست،

بلکه ریشه در گوناگونی مشی سیاسی آن هم دارد. بخشی از این اپوزیسیون همچنان در رمانتیسیم انقلابی گذشته سیر می کند. اختناق سیاه دوران پهلوی و عصر پیروزی انقلاب ها در کشورهای پیرامونی در گذشته، شرایطی فراهم آورده بود که در پرتو آن، تنها اپوزیسیونی انقلابی می توانست بدیل جذاب و توانمند باشد. امروز اما عصر انقلاب های کلاسیک قهری پایان یافته است و فرهنگ اپوزیسیونی متمایز از عصر انقلابات است.

اما هنوز رفتار بخش مهمی از اپوزیسیون ایران، ملهم از انقلابی گری گذشته است. شرایط استبدادی کشور و فقدان امکان فعالیت قانونی نیز عرصه فعالیت مسالمت جویانه و پارلمانتاریستی را بر نیروهای اپوزیسیون - به جز اصلاح طلبان از قدرت رانده شده - تنگ کرده است. امری که باعث شده است انقلابی گری و آشتی ناپذیری هنوز در بخش ساختار شکن این اپوزیسیون از جذبه معینی برخوردار باشد. در خارج از کشور نیز که فعالیت سیاسی آزادانه تر است، موقعیت ذهنی گرا و حاشیه ای اپوزیسیون تبعیدی، فرهنگ عبارت پردازی انقلابی را - با آن که بازتاب اجتماعی در خوری ندارد - دو چندان کرده است. به ویژه آن که این بینش یاری می رساند موقعیت حاشیه ای خود را نهان ساخته و با رویاهای بزرگ، قد و قامت های کوچک پوشیده بمانند. طرفداران این مشی به سادگی با دیگر نیروهای اجتماعی متحد نمی شوند.

بخش مهمی دیگری از اپوزیسیون اما متأثر از تغییرات عمومی در فرهنگ سیاسی کشور و تحولات بین المللی، دگرذیسی های عمیقی یافته و به نیرویی تحول طلب بدل شده است. نیرویی که گرچه خواستار تغییر نظم موجود است، اما علاوه بر نمایندگی ارزشهای متفاوت، به هزینه، سود و زیان، رئال پلیتیک، ارزیابی از سیاست همچون هنر ممکن ها و دیپلماسی نیز می اندیشید و بر تغییر مسالمت آمیز پافشاری می کند. نیرویی که تنها به گونه ای سلبی در پی حذف نیست، بلکه به ویژه با شعار انتخابات آزاد در پی به رسمیت شناختن حضور تمام نیروهای سیاسی در ایران است. طرفداران این بینش که بیشتر در میان جامعه جمهوری خواه به چشم می خورند، هم در پی رقابت سیاسی سالمند و هم به همرایی و همزیستی و همگرایی می اندیشند.

بخش بزرگتری از اپوزیسیون امروزی که از قدرت رانده شده اند، نیروهای اصلاح طلب هستند که بیشتر در پی حفظ نظام و اصلاح آنند تا ایفای نقش یک اپوزیسیون در معنای کلاسیک آن. آنان نیز تمایل چندانی به همکاری با تحول طلبان و ساختار شکنان نشان نمی دهند،

مگر آن که بیشتر بتوانند به گونه ای ابزاری از آنها بهره جویند. کم هزینه بودن پروژه اصلاح طلبی و حضور گسترده صدها کادر و مدیران اصلاح طلب به آنان این قوت قلب را بخشیده است که به خود همچنان به عنوان یکی از مهمترین بدیل های سیاسی آینده ایران بنگرند و همین باور مبنای تنظیم رابطه آنان با دیگر مخالفان نظام است. این سه رویکرد در مشی سیاسی هر یک بخشی از جامعه را تحت تاثیر خود دارد که به رغم هر همسویی هم که با یگدیگر داشته باشند - نظیر حضورشان در جنبش سبز- به سادگی در زیر یک سقف جمع نمی شوند. بگذریم از این که تنش های نیروهای اتنیکی تحت ستم و نیروهای مرکزی، تنش بین نیروهای سکولار و طرفداران حاکمیت دینی اصلاح شده ، جمهوری خواهان و سلطنت طلبان و طرفداران و مخالفان تحریم و حمله نظامی به ایران، جای خیلی خوش بینی برای "همایشی ملی" باقی نمی گذارد.

سیروس ملکوتی: اگر این رسالت را در نیروهای سیاسی در تبعید نمی بینید ، در کدام صحنه سیاست درون کشور میتوان این مهم را حادث ساخت؟ و اگر در رسالت نیروهای سیاسی تبعیدی میپنداریدش چه راهکاری را برای حادث سازیش پیشنهاد مینمایید ؟

مهرداد درویش پور: به گمان من به جای دامن زدن به توهم ایجاد "بدیل ملی" در خارج که شکاف با داخل را ممکن است افزایش داده و نوعی بدبینی در نزد مخالفان نظام در داخل و خارج نیز تولید کند، باید بلوک های گوناگون سیاسی تشکیل شوند تا امکان یک رقابت سیاسی سالم فراهم شود. این بلوک ها زمینه بهتری برای پیوند با داخل کشور، جدی گرفته شدن از سوی مردم و مجامع بین المللی حقوق بشری و نیروهای ترقیخواه، ایجاد تحرک در فضای سرد سیاسی امروز، تبدیل سیاست ورزی از شعار و عبارت پردازی انقلابی به پیوند با مخاطب و پایگاه اجتماعی و نمایندگی خواست آنها و حتی تنظیم روابط در میان خود اپوزیسیون فراهم می کند. علاوه بر آن مبارزه برای همگانی کردن شعار انتخابات آزاد بر پایه موازین بین المللی حقوق بشر، شاید از معدود مطالباتی است که زمینه یک همسویی ملی را در میان تمام اقشار جامعه و نمایندگان سیاسی آن می تواند فراهم سازد.

بگذریم از این که انتخابات آزاد در چهارچوب نظام و یا بر فراز آن، خود موضوع تشتت دیگری در اپوزیسیون است که امر همگرایی را حتی در طیف جمهوری خواهان با دشواری روبرو ساخته است. برای نمونه برخی مبلغ سراب انتخابات آزاد از طریق "اجرای بی خدشه" قانون اساسی هستند که پذیرفتن این ادعا همچون واژه "جمهوری اسلامی"

(جمهوریت و تئوکراسی) تنها با دست کاری در عقل آدمی میسر است. حال آن که برخی همچون ما خواهان الغای این قانون اساسی هستیم و بر این باوریم انتخابات آزاد بدون تغییر قانون اساسی میسر نیست. شاید هم در عمل توازن قوا و شرایط سیاسی نا به هنگام در فردا، ما را با راه دیگری روبرو سازد که گمان زنی در باره آن چندان میسر نیست. به هر رو با آن که این تفاوت ها جملگی واقعی اند اما راهی جز دیالوگ برای نزدیک تر ساختن اپوزیسیون به یکدیگر وجود ندارد. دیالوگ خود بخشی از راه حل دمکراتیک برای فردای ایران است و ما با سازماندهی میزگرد همگرایی جمهوری خواهان تلاش می کنیم در نهادینه کردن این فرهنگ به سهم و در توان خود ایفای نقش کنیم.

جامعه شناسی فساد در ایران

جلال ایجادی



جامعه با گفتمان روحانی و دینی خود را آذین نموده است، ولی در اعماق خود مناسباتی را بین افراد رشد داده که ریا و فساد و گنبدگی از برجستگی های آنست. نظام ایدئولوژیک و دینی حاکم به اهرمی برای فساد بیشتر تبدیل شده است.

پدیده فساد سراسر جامعه ایران را فراگرفته است. در فرهنگ فارسی فساد بمعنی تباه شدن و متلاشی گشتن است. فساد یا "کروپسیون" در زبان فرانسه از نظر واژه شناسی ریشه لاتین داشته و بمعنای مضمحل شدن، گنبدن، چرک کردن میباشد. فساد انواع بسیار متنوع دارد مانند فساد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اداری، زیست محیطی، اخلاقی، شخصی، که علل گوناگون دارند. بعلاوه علل مؤثر در شکل گیری و گسترش یک فساد، رابطه با دیگر فساد ها دارند. فساد اداری با نظام فاسد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، ارتباط دارد. فساد اخلاقی افراد رابطه ای با فساد رایج در اجتماع و سقوط ارزش ها و انحطاط فرهنگی و فساد طبقه حاکم و مدیران جامعه پیدا میکند. بهرحال فساد زندگی قانونمند را دستخوش تباهی نموده و مناسبات گنبدیده را به قاعده رسمی تبدیل میسازد.

مطالعه تاریخ تمدن‌های باستان، بیانگر این است که فساد در جوامع بشری قدمتی به اندازه تمدن‌ها داشته و اکنون نیز یکی از مسائل مهم و اساسی در میان کشورهای جهان می‌باشد. موضوع فساد در تمام زمان‌ها، گریبانگیر دولت‌ها و جوامع و دغدغه فکری بسیاری از اندیشمندان و متفکران سیاسی بوده است؛ ارسطو در اثرش "درباره نسل و فساد" از فساد حرف می‌زند، دانته در قرن چهاردهم، در کتاب "کمدی الهی" خود به مسئله فساد توجه کرده و آن را از نظر درجه بندی در اعماق جهنم قرار می‌دهد. به عقیده ماکیاولی فساد جریانی است که طی آن، موازین اخلاقی افراد سست و فضیلت و تقوای آنان از بین می‌رود و آنجا که افراد سست گشته و از تقوا و پرهیزگاری دور میشوند، بیشتر در معرض فساد قرار می‌گیرند؛ از نظر او با کنترل این افراد، و نیز رهبری درست رهبران فکری و کمک دستگاه‌های ناظر، از بروز مشکل فساد باید جلوگیری کرد. مونتسکیو در تحلیل سقوط امپراتوری رم، فساد را روند تغییر انحطاطی یک نظام به رژیم استبدادی میداند. او می‌گوید روند "فساد هر دولت با فساد در اصولش آغاز میشود" و "جنایت بزرگی است زمانیکه یک وزیر، اخلاق یک ملت را فاسد میکند و روح بخشاینده را به سقوط میکشاند." در اثرش "روح القوانین"، او بویژه از فساد سیاسی سخن می‌گوید و برآنست هنگامیکه قدرت‌های میانی تضعیف میشوند راه به دسپوتیسم و استبداد هموار میگردد.

فساد سیاسی

فساد سیاسی یعنی سوء استفاده از قدرتی و مسئولیتی که به فرد واگذار شده است جهت منافع خصوصی و گروهی خاصی که در تناقض با هدف اعلام شده قرار دارد. منحرف کردن و نقض هدف واگذار شده بمنظور بهره‌وری شخصی و غیر شفاف، زمانی که فرد منتخب سیاسی به تشویق رفتارهای مخالف منافع و مصالح عمومی پرداخته و باعتبار نفوذ و نیرنگ خویش و برای منافع خویش به رشوه دهی و رشوه‌گیری و یا تقسیم مسئولیت و اعمال قدرت می‌پردازد، به فساد درغلطیده است. نقض قانون، تقلب در انتخابات، نظام ارتقا افراد برپایه نزدیکی‌های مالی و خانوادگی، رفتار توطئه‌گرانه و مخفیانه، و شبکه‌های نفوذی برای کسب و حفظ امتیازات از جمله عملکردها در زمینه فساد است. به بیان دیگر سوء استفاده از قدرت سیاسی و سازمانهای دولتی در جهت اهداف شخصی و نامشروع را فساد سیاسی می‌گویند. فساد سیاسی به معنای راه یافتن فساد در سیاست و دستگاه حکومت است. در بسیاری از موارد فساد سیاسی و قدرت سیاسی همزاد یکدیگرند، به عبارت دیگر

فساد سیاسی زاییده قدرت سیاسی و یا درزیر چترآن رشد میکند. ژان ژاک روسو بر این باور است که فساد سیاسی نتیجه مسلم کشمکش و تلاش بر سر کسب قدرت است و این فساد خود رادر نظام اداری و دستگاه بوروکراسی، رجال سیاسی، احزاب سیاسی و دستگاه قضایی کشور نمایان میسازد. فساد قانونی چیست؟ وضع قوانین تبعیض آمیز به نفع سیاستمداران قدرتمند و طبقات مورد حمایت حکومت را فساد قانونی می گویند. برای نمونه قوانینی که برخلاف منافع عمومی بوده و بدون هیچگونه توجیه اقتصادی و یا اجتماعی جدی، انحصار تصاحب، خرید، فروش، بهره برداری یا تولید را به یک فرد یا گروه از افراد اختصاص می دهند، بیانگر این نوع فساد میباشد. بعلاوه قوانین مبهم و شکاف دار وجانبدار که زمینه را برای دزدی و اختلاس، ارتشاء ورشوه خواری، رانت خواری نفتی ومنابع طبیعی و زمین خواری و... فراهم می کند نمونه های بارزی از فساد قانونی است.

در زمان سقوط شوروی اغلب کادرهای حزب کمونیست با توجه به موقعیت خود با بنگاههای خصوصی و شبکه های مافیائی وارد مذاکره و بده و بستان شدند تا از امتیاز حزبی و سیاسی خود به امتیازات کلان مالی و اقتصادی دست یابند. رهبران حزب کونیست چین که بنا برتعریف حافظ منافع عمومی اند با سوء استفاده از موقعیت خود به کسب ثروت اندوزی کلان دست زده اند و در حال حاضر بسرعت به ثروتمندان نوحاسته تبدیل میشوند. در جوامع غربی کمک های مخفی مالی هنکفت شرکتهای بزرگ به برخی رهبران حزبی و احزاب در هنگام انتخابات یکی از فسادهای رایج در این زمینه میباشد. درایران رهبران جمهوری اسلامی برای حفظ ولایت فقیه و تقویت امتیازات مالی و سیاسی خود پیوسته به تقلب در انتخابات و اعمال نفوذ در شرکت های مالی و مال اندوزی کلان و غیر شفاف پرداخته اند. اغلب رهبران حکومت اسلامی حسابهای بانکی کلان دارند واز "بهشت های مالی" بهره میبرند. هیات حاکمه برای پنهان نمودن فساد سیاسی و مالی خود بطور مرتب به سانسور و سرکوب دست زده تا از تحقیق و اشاعه اخبار جلوگیری نماید. تمامی روزنامه ها و رسانه ها زیر کنترل دستگاه سانسور است و روزنامه نگاران متعددی زیر فشار و سرکوب قراردارند. براساس گزارش روزنامه نگاران بدون مرزاز نقطه نظر رعایت آزادی مطبوعات، در روی لیست ۱۷۹ کشور در جهان، ایران در رتبه ۱۷۵ قراردارد. به بیان دیگر سیاه ترین سانسورها در ایران پیاده میشود تا منافع هیات حاکمه حفظ گردد. در واقع استبداد نگهبان فساد است. در فساد سیاسی دولت فاقد بیطرفی بوده و تمام تصمیمات آن جانبدار است و تفکیک سه قوه بطور کامل مخدوش میباشد. دستگاه دولتی تابع معیارها و منافع

سیاسی و ایدئولوژیک و دینی حاکمان و خانواده ها و شبکه آنها بوده و اغلب منافع عمومی پایمال میگردد. استبداد ولایت مطلقه فقیه هر عملکردی را تابع خود ساخته است.

فساد اقتصادی و مالی

ریشه فساد اقتصادی در سوء استفاده از قدرت و سوء استفاده از موقعیت انحصاری است که به برخی اجازه میدهد تا برای منافع اقتصادی از بازار و اقتصاد سوء استفاده کنند. این سوء استفاده زمانی روی میدهد که منافع سیاسی و بوروکراتیک و اقتصادی با نظام رشوه دادن و رشوه گیری و ثروت اندوزی غیر مشروع همسومی شوند. سوء استفاده مالیاتی و مالی در زمینه قراردادهای بازرگانی و سرمایه گذاری و نظامی از جمله اشکال ثروت اندوزی شخصی و یا جمعی غیر قانونی و غیر شفاف است. در اینجا رابطه سه گانه وجود دارد. افراد سیاسی و اداری و و اقتصادی به توطئه مشترک دست میزنند. سیاستمدار در جستجوی قدرت سیاسی است، مدیر اداری در پی تقویت و حمایت از قدرت خود است و فردی که برنده اصلی فساد اقتصادی است با اتکا به این دو گروه به اهداف خود میرسد. در همه کشورها این پدیده وجود دارد. فروش اسلحه شرکتهای بزرگ و پرداخت رشوه به افراد رابطه و سیاسی و کارچاق کن، زد و بند شرکتهای دارویی با برخی سیاستمداران، و یا در ایران انحصار واردات کالاها در دست شبکه سپاه و محافل نزدیک به قدرت و نیز سدسازی های غیر لازم و غیر تخصصی در ایران توسط شرکتهای وابسته به سپاه و فساد سیاسی و مالی وابسته به آن، از جمله نمونه های این فساد میباشند. در ایران آخوند و کارخانه دار و سیاستمدار و نظامی در همسوئی منافع خود بطرز مخفیانه و غیر قانونی به ساخت و پاخت پرداخته و توطئه میکنند و هیچگونه حسابی به شهروند ایرانی پس نمیدهند.

در ایران یکی از بزرگترین پرونده ها، دادگاه فساد اقتصادی کشور مربوط به متهمی در دهه ۷۰ شمسی به نام «فاضل خداداد» به اتهام تبانی با کارمندان بانک صادرات و ۱۲۳ میلیارد تومان اختلاس از این بانک بود که در نهایت با حکم محسنی‌اژه‌ای به اعدام محکوم شد. وی نخستین مجرم اقتصادی اعدامی در تاریخ جمهوری اسلامی بود که تا سال ۱۳۸۹ رکورددار اختلاس بود. مرتضی رفیقدوست برادر محسن رفیقدوست دیگر متهم این پرونده نیز به حبس ابد محکوم شد. در سال ۱۳۹۰ ماجرا دادگاه فساد سه هزار میلیارد تومانی نقطه اوج فساد در حکومت اسلامی است. این دادگاه حکم اعدام چهار نفر از محکومان از جمله «مه‌آفرید امیرخسروی» مدیرعامل شرکت توسعه سرمایه گذاری را تایید

کرد و سه نفر دیگر از هیات مدیره شرکت گروه ملی فولاد ایران و از مسئولان بانک صادرات جزو محکوم شدگان قرار گرفتند. اتهام اصلی این محکومان «افساد فی الارض از طریق اخلال در نظام اقتصادی کشور» بود که در کنار این عنوان اتهامی، نامبردگان به اتهام‌های دیگری از جمله ارتشاء، اختلاس، کلاهبرداری، تحصیل مال نامشروع، پولشویی، جعل و استفاده از اسناد مجعول و صوری متهم شده بودند. فساد افرادی از خانواده های حاکم حکومتی مانند خانواده خامنه ای، هاشمی رفسنجانی و لاریجانی نمونه دیگری از فساد مالی و اقتصادی در ایران است. باغهای پسته ۳۴۲ هکتاری غصبی جواد لاریجانی در ورامین و حفر ۷۲ چاه عمیق غیر قانونی که منجر به خشک شدن زمینهای کشاورزان منطقه شده و تمام حقه بازیهای حمایتی قوه قضائیه که توسط برادرش اداره میشود، نشانه کوچکی از فساد مالی و اداری هیات حاکمه در ایران است. تعداد ۷۶۵۰ قراردادی که ۸۱۲ شرکت وابسته به سپاه پاسداران با دولت بسته اند فقط بر پایه ساخت و پاخت با ارگانهای دولتی و اشخاص قدرتمند سیاسی صورت گرفته و فاقد هرگونه شفافیت بوده اند.

فساد اداری

در فساد اداری تعهدی نمی‌شکند یا نقض نمی‌شود، ابزار اداری در خدمت نیاز فرد قرار میگیرد. فساد به عنوان پاداشی نامشروع که برای وادار کردن فرد به تخلف از وظیفه تخصیص داده میشود. فیلسوفان دوره روشنگری قرن هجدهم و نظریه پردازان دولت دموکراتیک در قرن نوزدهم تعریف خویش از فساد اداری را چنین ارائه نمودند: "سوءاستفاده مقام اداری از وجوه عمومی به منظور افزایش درآمد به طور غیرقانونی." در واقع میتوان گفت فساد اداری بمعنای "سوء استفاده از قدرت دولتی به خاطر نفع شخصی" میباشد. کارل گونار میردال استاد سوئدی مسائل حقوقی و برنده جایزه نوبل ۱۹۷۴ برآنست که فساد به تمام شکل‌های گوناگون انحراف یا اعمال قدرت شخصی و استفاده نامشروع از مقام و موقعیت شغلی قابل اطلاق است. برخی فساد اداری را ناشی از حرص سیری‌ناپذیر انسان می‌دانند. این امر بدان معناست که هنجارهای قانونی و رسمی موجود مرتب مورد دستبرد قرار گرفته و برای منفعت رسانی به گروه‌های خاصی پایمال میگردند. "هیدن همیر" محقق علوم سیاسی فساد اداری را به سه گونه تقسیم می‌کند:

فساد اداری سپاه: اقدامات و تصمیماتی که از نظر دولت و مردم مورد انتقاد میباشند. کلاهبرداری های بزرگ اداری نمونه اینگونه فساد است.

فساد اداری خاکستری: اقدامی که از نظر دولت محکوم است ولی جامعه نسبت به آن بی تفاوت است. عدم پرداخت مالیات توسط مردم از جمله اقدامات در این زمینه است.

فساد اداری سفید: اقدامی که بطور رسمی مخالف قانون است ولی انجام آن از نظر دولت و جامعه زیاد با اهمیت نمیباشد. پارتی بازهای رایج اداری در این گروه اقدامات جای دارند.

از نظر دور نباید داشت که فساد سه گانه بالا با ابعاد گوناگون زیر ترکیب شده و بروز میکنند. یکم فساد خرد یا اخذ رشوه های خرد از جانب اغلب کارکنان دولتی که در شرایط مشکلات زندگی برای کسب درآمد بیشتر صورت میگیرد. دوم فساد سازمان یافته که پایه نظام و کارکرد آنست و در این حالت مقررات و قواعد اداری، هنجارهای رفتاری و سازمانها با فساد منطبق میگردند. سوم فساد بزرگ که بیان عملکرد مسئولان مهم دولتی و سیاستمداران بوده که برای کسب سودهای کلان در قراردادهای بزرگ کشوری و بین المللی اعمال نفوذ میکنند.

در آخرین آماری که "سازمان ترانسپارانسی بین المللی" درباره فساد اداری منتشر ساخت ۱۷۸ کشور مورد ارزیابی قرار گرفته اند. با معدل ۹.۳ کشور دانمارک در راس کشورهای غیر فاسد قرار میگیرد. ایران با معدل ۲.۲ در ردیف ۱۴۶ قرار گرفته و بعلاوه طبق این آمار طی سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ معدل ایران سقوط کرده و از ۳ به ۲.۲ کاهش یافته است. سقوط ایران در لیست فساد اداری در کشور

سقوط ایران در لیست فساد اداری در کشور

2010	2009	2008	2007	2006	2005	2004
2.2	2.3	2.5	2.7	2.9	2.9	3

بمعنای دیگر نظام اداری ایران در جمهوری اسلامی به لحاظ افزایش سوء استفاده های گوناگون از نظام اداری دولتی بمنظور ثروت اندوزی شخصی فاسد ترگشته است. سقوط ارزش های اخلاقی، رشوه خواری ریز و درشت، برتری دادن به منافع دینی و گروهی، عدم شفافیت، فقدان قانون و نبود اراده سیاسی در مبارزه علیه فساد، از جمله مشخصات نظام مبتلا به فساد میباشد.

فساد اداری عبارت است از مجموعه تصمیمات، طرحها، شیوه ها، کارها، گزینشها، و روابطی که توسط کارمندان در محیط و نظام اداری برخلاف منافع عمومی کشور و گاه برخلاف قوانین حاکم بر جریان امور اداری و برخلاف اهداف و منافع جامعه به وقوع می پیوندد و موجب

تباهی شفافیت و منافع عمومی میشوند. مسخ معیارهای حرفه ای، نفی لیاقت ها و مسلط نمودن ملاک دینی و ایدئولوژیک و دفاع منافع و امتیازات گروههای اجتماعی و اداری خاص، از ویژه گی های این فساد است. بهره گیران از این فساد اداری، در جستجوی امضاء مدیران و بوروکرات ها ریز و درشت هستند تا تامین منافع کنند. این امضاء ها با رشوه و امتیازات گوناگون گره خورده و هرگونه عدالت و بیطرفی اداری را نابود میکنند، هنجار شکنی را افزایش داده و روحیه تخطی از هرگونه قواعد اجتماعی را افزایش میدهند. البته باید در نظر داشت که در جمهوری اسلامی بسیاری از قوانین و قواعد نادرست و غیر دمکراتیک و دین مدارو حافظ منافع سیستم ولایت فقیهی است. بنابراین از بنیاد فساد "قانونی" در برابر دمکراسی نهادینه شده است. ولی آنجا که قواعد به عملکرد عادی جامعه بر میگردد نیزمانند تخلف در قواعد رانندگی و کنکور دانشگاهی و یا تقسیم ارث، در فضای فساد آلوده، تاب تحمل نیاورده و قربانی رشوه و ساخت و پاخت میگردد.

فساد اجتماعی

فساد اجتماعی بمعنای تخطی از قانون و هنجارهای اجتماعی و مدنی بوده و و در پی پاسخ به منافع خاص فردی و یا گروهی میباشد. تقلب و سودجویی شخصی منجر به تخریب هنجارهای جامعه شده و تعادل جامعه را برهم میزند. این فساد در تمامی زمینه و بخش ها رخنه کرده و نقض قانون و ارزشهای هم بستگی اجتماعی از مشخصات آن است. تبهکاری و دزدی، باجگیری و رشوه خواری اداری، توسعه شبکه فحشا و مواد مخدر، احتکار و قاچاق محصولات، سوءاستفاده از نفوذ برای وردیه دانشگاه و کسب مدارج شغلی، زمیخواری و ارث خواری، پول پرستی و دوز و کلک در اجتماع و خانواده، عوامفریبی های مذهبی و تظاهر به رفتارهای دینی، چاپلوسی و دروغگوئی و نقض ارزش های انسانی از جمله اشکال این فساد اجتماعی است. این فساد مجموعه روندهای عمکرد عادی و قانونی جامعه را برهم ریخته و عدم اعتماد و نگرانی را باوج می رساند. برای "مارسل ماس" این فساد یک پدیده اجتماعی کامل است بدان معنا که فساد تمامی جامعه و نهادها رازیر سؤال میبرد و آنرا سست میکند. در ایران بنا بر گزارش سازمان عفو بین المللی در سال ۲۰۱۱ تعداد ۳۶۰ نفر اعدام شدند. مطالعات نشان میدهد که سن فحشا در ایران به ۱۰ سال کاهش یافته است. آماردولتی نشان میدهد که سرقت، ایراد ضرب و جرح، ایجاد صدمه، توهین، نگهداری مواد مخدر، استعمال مواد مخدر، تهدید، تخریب، صدور چک بلامحل و حمل مواد مخدر ۱۰ جرم اول کشور هستند. تهران، خراسان رضوی، اصفهان و فارس بیشترین حجم

پرونده‌ها را دارا می‌باشند. سالانه ۶۰۰۰ دختر از خانه فرار می‌کنند که ۷۵ درصد از این دختران فراری وارد چرخه زندگی خیابانی می‌گردند و خطرات بسیاری آنان را تهدید می‌کند.

پاره گی و فساد اجتماعی را در یک فیلم میشود نگاه کرد. فیلم "یک خانواده محترم" از مسعود بخشی بیان سقوط کامل جامعه ایران است. آرش قهرمان فیلم پس از اتمام تحصیلات در فرانسه، به ایران میرود تا خانواده خود را ببیند و مشغول کار شود. کشف خانواده کشف جامعه است. خانواده ای مافیائی که برای تصاحب ثروت و ارث به جنایت دست می‌زنند، شکنجه میکند، پاپوش درست میکند و به مسجد میرود. خانواده ای که از احتکار زمان جنگ فریه میشود و در عین حال مراسم مذهبی اجرا میکند و هم‌رنگ جماعت است. خانواده ای که اعضایش، هم بیمار روانی اند، هم کارچاق کن اند، وهم بساز و بفروش ویلاهای بسیار لوکس اند. این خانواده در جامعه ای است که مرتب در حال خودآزاری است، مرتب در حال شنیدن صدای اذان میباشد، مرتب سخنان خمینی و شعار های جنگ در گوشش تکرار میشود، مرتب در خیابانش دعوا و شلوغی و غم است و مرتب در دانشگاه اش عناصر حزب الهی جاسوسی میکنند و استادان صادق و باسواد را عذاب میدهند و دانائی را خفه میکنند. فیلم داستان یک خانواده غیر محترم میباشد، خانواده ای که سمبول یک جامعه است، جامعه ای که در فساد و ناآگاهی و خودفریبی و عوامفریبی غرق شده و در انحطاط و مرگ غوطه ور است. جامعه ای دردناک. درخشش ها و پویائی جامعه زیر غبار فساد گم شده اند.

فساد زیست محیطی

فساد زیست محیطی بمعنای تخریب و دزدی منابع طبیعی و آلوده ساختن محیط زیست بمنظور کسب امتیازات مالی و مادی است. این هدف با نفی قانون و با نفی منافع و مصالح عمومی صورت میگیرد. افراد یا گروه و یا بنگاهی که درختان جنگلی را بدون اجازه قطع میکنند و برای استفاده خصوصی و مالی آنها را میدزدند، بنگاههای صنعتی که پساب های صنعتی و آلوده را در رودها و دشت ها رها میکنند تا هزینه جمع آوری و تصفیه ندهند، به تبهکاری در محیط زیست پرداخته و برخلاف منافع عمومی و ملی عمل میکنند. برپایه گزارش نهاد "ترانسپارانسی انترناسیونال" کشورهای که بطور عموم فساد بالاست میزان تخریب زیستبومی نیز گسترده است. برپایه همین گزارش شش کشوری که کمترین فساد محیط زیستی را دارند، فنلاند، دانمارک، زلاند نو، سوئد، کانادا، نروژ میباشند. (نشریه فرانسوی آلترناتیو اقتصادی، شماره ۱۹۰).

های صنعتی را زیر کنترل فشرده خود قرار دهند و هرگونه تخلف آنان را در زمینه افزایش گازکربنیک که منجر به گرمایش زمین میگردد را مورد مجازات قرار دهند.

در ایران شرکتهای صنعتی خصوصی و دولتی زیادی هستند که بخاطر منافع اقتصادی خودو افزایش سودآوری خود آب و خاک را آلوده میکنند. شرکتهائی وجود دارند که پساب شیمیائی مسموم خود را در دریاچه ارومیه و رود کارون و کشف رود رها میکنند، صنایع نفتی ایران زمین های گسترده ائی را با مواد نفتی آلوده نموده اند، کشتی های فعال در دریای مازندران و خلیج فارس پسابهای آلوده شیمیائی مواد نفتی خود را درآبها رها میکنند. در واقع تمامی این بنگاهها مرتکب جنایت زیست محیطی میباشند ودولت اسلامی هیچگونه اقدام جدی برای مجازات تخلفات نمیکند زیرا مدیران دولتی خود آلوده اند.

فساد شخصی و اخلاقی

هرشخصی که از موقعیت و قدرت و نفوذ خود بازیرپا گذاشتن قوانین برای امتیازات و منافع خود اقدام می نماید در عرصه فساد قرارمیگیرد. این فرد با استفاده از قدرت ریز و درشت خود میتواند از راه فریب، تهدید، دروغ، رشوه گیری به اهداف خود برسد. فردسیاسی ومدير بانک، منتخب ونماینده مجلس و شهرداری، سندیکالیست و رهبر حزبی، مدیر و کارمند، پاسدار و پاسبان، کارفرما وتاجر، امام و آخوند، همه وهمه که در نقض قانون حرکت میکنند وبا پشت کردن به قوانین و گفتمان غیر قانونی و اخلاقی در تلاش برای معامله وسودجوئی هستند در کردار فساد غوطه ور میباشند. اینان در هر اقدامی خدا و پیغمبر و عباس و ابوالفضل و علی و حسین و رضا و امام زمان را به کمک میطلبند تا فرد طرف معامله را تحت تاثیر قراردهند. مداخله دادن "ناموس" و "توبمیری و من بمیرم" و جان خود و جان بچه را به گروگان گذاشتن شیوه توام با احساس است تا فریبکاری در ذهنیت خرافه گرا وساده لوح بسرعت عمل کند. این قسم خوردن ها بیان صداقت و اطمینان نیست بلکه بیانگر شگردها و سقوط اخلاقی و اتیک فرد است. شخص فاسد بی اخلاق است، هرزه است، معامله گراست، حراف است، آب زیرکاه است، کلک است، حریص است.

فساد اخلاقی بمعنای انحطاط در ارزش و سقوط اخلاق و اتیک در جامعه است. اخلاق دین نیست، اخلاق بدون دین همیشه وجود داشته است وستون مناسبات در اجتماع است. اخلاق و اتیک با دین یکسان نیست زیرا دین

به آسمان توجه دارد و خوشبختی انسان در بندگی اونسبت به خدا میداند و اخلاق به زمین و مناسبات رفتاری برای زندگی مشترک توجه دارد. اخلاق مدرن میگوید به زن احترام بگذار و برابری زن و مرد یک اصل است و دین میگوید نزدیکترین فرد بخدا و محترمترین فقط مسلمان مرد است. اخلاق اجتماعی، اصول همزیستی در یک گروه و جامعه را اساس میداند حال آنکه دین میگوید برای اسلام جهاد کنید و کفار را بکشید. البته همسوئی میان دین و اخلاق نیز وجود دارد و انسانها باعتبار آن میتوانند کردار زشت خود را مهار کنند. در ایران از آنجا که حاکمان نمونه های برجسته دروغ و نیرنگ و دزدی میباشند و در ضمن اعتقاد خود را پیوسته به اسلام اعلام نموده اند بنابراین قدرت سیاسی و حاکمان و حتا دین از تقدس خارج شده و دیگر عامل محکمی در تقوا بشمار نمی آید. دین اسلام به عملکرد اولیه خود بعنوان نیروی محرکه برای سلطه گری و جمع آوری غنائم باز گشته است. بعلاوه کردار فساد انگیز مسئولان و مدیران و اشخاص گوناگون فضای ناسالمی از الگوهای منفی و غیر اخلاقی بوجود آورده و فشارهای جامعه و ناتوانی فرهنگی افراد، فساد را تشویق نموده و بطور بیسابقه افزایش داده است. در ایران فساد با مذهب درهم آمیخته و بطرز شدید اصول اخلاق اجتماعی را رو بنابودی قرارداده است.

نکته آخر

اکثریت جامعه ایران در فساد سیاه و خاکستری و سفید شریک هستند و شیرازه جامعه روی آن بنا شده است. جامعه با گفتمان روحانی و دینی خود را آذین نموده است، ولی در اعماق خود مناسباتی را بین افراد رشد داده که ریا و فساد و گنبدگی از برجستگی های آنست. نظام ایدئولوژیک و دینی حاکم به اهرمی برای فساد بیشتر تبدیل شده است. جمهوری اسلامی و مجموعه عملکردهای آن مهمترین عامل فساد انگیز در ایران است. طبقات اجتماعی و گروهبندهای اجتماعی در فضای الگوساز این رژیم خوکرده و تربیت یافته اند. از یکسوطبقات حاکم در حین جنگ با یکدیگر با سرعت در حال جمع آوری ثروت و غنائم بوده و همپیمان با آنان، شبکه های سیاسی و دولتی و نظامی گوناگون، در استراتژی مشترک قدرت مالی و سیاسی فعالند و برای آرامش جامعه مرتب به تلاوت آیات قرآنی مشغولند. از سوی دیگر نزد شهروندان منطق و قانونگرایی بسیار ضعیف گشته و هرکسی با پارتی بازی و رشوه دادن در جستجوی بیرون کشیدن گلیم خود است. اینان همه علیه یکدیگر میزنند و توطئه میکنند و موفقیت مادی امروزی آنان تنها ملاک زندگی و خوشبختی اشان است. تمایل به این رفاه و تقدیرگرایی و خرافات و

راحت طلبی مصرفی وقانون بی قانونی، رمق آنها را برای تغییر کاهش داده است. این تنبلی ولم دادن بویژه در زمانیکه نخبگان با شهامت وبا شخصیت ولایک در میدان غایب میباشند، سنگین تر شده است. علیرغم ستمگری استبداد اقشار میانی به تنگ نیامده اند و علیرغم درد وفلاکت زمینی اشان، اقشار زحمتکش بیشترچشم به معجزه و رحمت آسمانی بسته اند.

پاریس ۲۴ آوریل ۲۰۱۳

idjadi@free.fr

جریانات سیاسی- مذهبی شیعه مسلك، رابطه دین با دولت و انتخابات آزاد



اکبر سیف

حقیقت این است که خواست جدائی دو نهاد دین و دولت از یکدیگر هرچه بیشتر در جامعه ایران مطرح گشته و می رود که به خواستی همگانی بدل گردد. اغراق نیست اگر گفته شود جدائی این دو نهاد، به پیش شرط هرگونه تحول دموکراتیکی درایران امروز بدل گردیده است. این روند، روندی است ناگزیر، وچه بسا درمسیری پیچیده و بغرنج پیش خواهد رفت.

مضحکه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران سال ۹۲، درعین حال فرصتی است تا همه جریانات سیاسی، به تناسب امکانات، با جامعه وبایکدیگرحرف بزنند ومواضع خویش را درباره این به اصطلاح انتخابات ونیزدیگرمسائل جامعه ابراز دارند. انتخابات درنظام دینی هیچ شباهتی با انتخابات درنظام های دیگر جهان، ندارد! واین انتخابات حتی درمقایسه باانتخابات های غیردموکراتیک گذشته رژیم، متفاوت بوده و مردم که می گذرد مضحک تر گشته واوج تحجر، درماندگی وسرگشتگی سران حکومتی که مملکت راداغان ودرسراشیب سقوط وتباهی

قرارداده اند، را آشکارتر می سازد. در انتخاباتی که بخشی از سران رژیم حتی وفادارترین هایش به نظام، یعنی رفسنجانی و خاتمی، پس از اینهمه مذاکرات پشت پرده و راه انداختن کاروان درخواست های ملتسمانه از سوی مریدانشان، با اما و اگر کردن های مکرر و از ترس نگذشتن از فیلتر شورای نگهبان و در حاشیه قرار گرفتن با زهم بیشتر، کاندیداتوری خود را رامشروط به موافقت رهبری کنند، تکلیف بقیه شهروندان روشن است! به همین خاطر هم جامعه توجه چندانی به سناریوهای انتخاباتی بیت رهبری و دیگر باندهای مافیائی قدرت ندارد و اذهان بیشتر متوجه مشکلات کمرشکن زندگی، چرایی بروز این وضعیت و چگونگی رهائی کشور از این مصیبت تاریخی که برگرده کشور و جامعه افتاده است، سوق پیدا کرده است. در همین ارتباط بدنیت مواضع جریانات مختلف، بخصوص آنان که کماکان هویت سیاسی خود را با تعلق خاطر به مذهب شیعه تعریف می کنند، پیرامون دومی مسئله مهم سیاسی جامعه ایران، انتخابات آزاد و جدائی دونهاد دین و دولت، مورد واررسی قرار گیرد. اما چرا این دومی مسئله؟

چون این دومی مسئله از مهم ترین مسائل سیاسی جامعه ایران بوده و از اهمیتی استراتژیک در تدوین پروژه سیاسی برای ایران و آینده آن برخوردار می باشند. این نه یک بحث نظری صرف، که موضوعی اتفاقا سیاسی است و در ایران امروز، ما بازاء معینی هم داریم. به همین دلیل، همه جریانات سیاسی ایران، نسبت به این دومی مسئله، باید موضع روشن و شفاف داشته باشند؛ بطور روشن بگویند که در ایران امروز، با این تجربه سی و چند ساله ای که از حکومت دینی شیعه مذهب در برابر همگان قرارداد، از این دومی مسئله چی می فهمند؟ چه انتقاداتی به وضع موجود از این لحاظ دارند؟ و چه چیزی را می خواهند جایگزین آن سازند؟

در این زمینه، تا آنجا که به نظری فقیه و پیروانش نسبت به این مسائل مربوط می شود، به اندازه کافی نوشته و گفته شده است. ضمن اینکه همین مضحکه انتخابات، واقعیت نظام ج ا و عملکرد سی و چند ساله آن، که جامعه ایران را در مسیر چند پارگی و در آستانه فروپاشی قرار داده است، خود گویای مسئله است! ولی فقیه و رهروان او، همچون خمینی، با به بازی گرفتن دین و مذهب مردم و دستاویز قدرت قراردادن آن، برآنند که نظریه این که اکثریت مردم ایران شیعه مذهب بوده اند، پس ایشان می توانند در کادر قانون اساسی دستپخت مجلس خبرگان، به هر شیوه ای که تشخیص می دهند مملکت را اداره کنند! اینان، در توجیه آمال جاه طلبانه و عقب مانده خویش، برای مذهب تشیع دوازده امامی و پیروان آن رسالتی خاص در امر سیاست قائل می گردند، خود را متمایز از دیگر اهالی دگراندیش این سرزمین می پندارند و جاهلانه ادعای نجات بشریت سومی دهند! این مطامین، همان چیزهائی هستند که تحت عنوان «ولایت فقیه» تنظیم

و در قانون اساسی رژیم گنجانده شد است. اینان اگر بتوانند، حاضرند بسان گذشته های تاریخی دور، به همان ترتیب که پیشینیان در حق زرتشتی ها و سنی مذهب ها و بهائی ها و دیگر دگراندیشان و مخالفین سیاسی و عقیدتیشان کردند، اینان نیز بازور و سرکوب و کشتار، عرصه را بردگراندیشان تنگ تر نموده و بمراتب گسترده تر و وسیع تر از آنچه تاکنون کرده اند، آنان را راهی زندان و تبعید و مهاجرت اجباری کنند.

اما آنچه که مربوط به جریانات سیاسی شیعه مذهب، اعم از طرفدار اصلاح نظام تا برانداز، می شود داستان متفاوت است. اگر از مجاهدین خلق، که خود بحث جداگانه ای می طلبد صرف نظر کنیم، این جریانات طیف گسترده و متنوعی را تشکیل می دهند: از اصلاح طلبان مذهبی طرفدار اصلاح نظام، که در جریان تحولات سالهای اخیر با هم به گرایشات تازه تری تقسیم شده اند و بعضا در جهت رادیکالیسم سیر نمودند و مایلند خود را اصلاح گرا، جامعه محور، ملی-مذهبی، روشنفکران نو اندیش، نو اندیشان دینی نامگذاری کنند تا مجامع اسلامی ایرانیان و طرفداران انقلاب اسلامی و... حقیقت این است که این مجموعه، با وجود آنکه پس از انقلاب بهمن ماه، در یکی از بدترین دوران حیات تاریخی کشورمان نقشی مهم در شکل گیری نظام جمهوری اسلامی داشته اند اما در جریان تحولات بعدی، از جمهوری اسلامی در هیئت کنونی آن، هم از نظر سیاسی و هم از لحاظ نحوه تلفیق دین و دولت فاصله گرفته اند و بعضا حتی تا مرحله اعلام پذیرش جدائی دین از دولت هم پیش رفته اند.

پرواضح است که بروز این تحولات فکری و سیاسی و این فاصله گیری ها از نظام ج ا، عاملی است مثبت و در حد خود موجب رشد و گسترش آگاهی ها و تقویت جنبش دموکراتیک مردم شده است. در پی همه این تحولات، راه دیالوگ و گفت و گوی دوستانه و انتقادی میان بخش هایی از اپوزیسیون هموار گشته و روبه رشد گذاشته است. اما روی دیگر این مسئله همانا کنده نشدن تام و تمام اغلب این جریانات از جزم اندیشی و بینش سیاسی تئوکراتیک است؛ گویا تعلق خاطر مثلا اکثر شهروندان ایران به مذهب شیعه در این یا آن دوره، بایده امتیازات خاصی برای پیروان آن در زمینه قدرت سیاسی در برداشته باشد؛ گویا شیعه مذهبیان رسالتی خاص در زمینه نجات جامعه و اداره آن بر عهده دارند؛ گویا که موقعیت شیعه مذهبیان نسبت به پیروان مذهب ها و مسلک ها و فرقه های مختلف مذهبی و دینی دیگر و نیز بی دینان، برتر است! و اینان باید از حقوق استثنائی در نظام سیاسی-حقوقی کشور برخوردار باشند. چنین است که حتی آنان که به اعلام پذیرش جدائی دین و نهاد دین و دولت از یکدیگر رسیده اند، کمتر به جستجو و بیان مصادیق این جدائی در سطح جامعه می پردازند، کمتر به صراحت لزوم بی

طرفی دولت و حکومت در قبال این یا آن دین را پیش می کشند و کمتر لزوم متاثر نشدن قوای سه گانه کشور و نظام آموزش و تعلیم و تربیت از دین بخصوصی را نتیجه می گیرند. بنا به این مسائل است که می توان گفت که یک پای اغلب این جریانات کماکان و به اشکال گفته و ناگفته در حکومت دینی، اگرچه در شکل تلطیف شده تری، قرار دارد. و همه تجارب نشان داده است که آنجا که پای طرفداری از حکومت دینی و مسلکی، به این یا آن صورت، به میان آید، بناگزی راه بر تبعیض و نابرابر حقوقی همواری گردد و نظام متکی بر تبعیض و نابرابر حقوقی هم، برای حفظ خود الزاما به سرکوب معترضین و مخالفین پناه می برد.

در توضیح این مسئله تا آنجا که به اصلاح طلبان مذهبی درون نظام مربوط می شود قضیه روشن است. انتقادات اینان به وضع موجود، نه به اصل دینی بودن حکومت، نه به وجود دین رسمی شیعه دوازده امامی، و نه به سیطره فقه شیعه بر قوای مقننه و مجریه و قضائیه و بر نظام آموزشی و تعلیم و تربیت و در واقع بر کلیه شئون جامع و... نمی باشد. بدین ترتیب در نظام اندیشگی همه این طیف های اصلاح طلب، تبعیض میان شهروندان بر مبنای اعتقادات مذهبی و دینی و مسلکی و سپس گسترش آن در سایر زمینه ها، اصل است؛ بدیهی است که حراست از چنین نظامی هم، بویژه در جهان معاصر و گسترش روز افزون ارتباطات و آگاهی ها، جز از طریق تکیه بر قوای انتظامی و سرکوب مخالفین میسر نمی باشد. انتقادات اصلاح طلبان به وضع موجود، از موضع حفظ نظام، و در حد انتقاد از ندانم کاری ها و سوء مدیریت ها، انتقاد از ولی فقیه، شورای نگهبان، نظارت استصوابی و در رادیکالترین حالت طرح لزوم تغییر قانون اساسی و مثلا حذف موادی از آن می باشد. انتخابات آزاد از نظر اینان در چنین کادری مفهوم می یابد؛ بی جهت نیست که انتخابات آزاد، و الزامات دموکراتیک آن، نظیر آزادی کامل همه احزاب و تشکل ها و رسا نه ها و امکان شرکت برابر حقوق همه شهروندان فارغ از تمایزات دینی- عقیدتی و سیاسی و غیر آن، تحت نظارت نهاد های معتبر بین المللی، در ادبیات سیاسی اینها هیچ جایی ندارد. برای اینان، اصل سهم شدن در قدرت سیاسی و برخورداری از امکانات آن است. به همین دلیل آنجا که از انتخابات آزاد و اخیرا «انتخابات مناسب» سخن می گویند منظور انتخاباتی است که خود حق شرکت در آن را داشته باشند! به عنوان مثال وقتی اینان از برگزاری انتخابات آزاد ریاست جمهوری سخن می گویند برایشان اصل است که کاندیدا ها باید الزاما پیرو شیعه دوازده امامی، پایبند به قانون اساسی نظام و بالاخص اصل ولایت فقیه، باشند. یعنی، صرف شیعه مذهب نبودن شهروندان، آنان را به شهروند درجه دو سوق می دهد و سبب محرومیت از کاندیدتوری می شود. بخصوص اگر این

شهروندان بی دین، بهائی و یهودی باشند! در یک چنین مجموعه ایست که گاه نحوه برخورد بخش‌هایی از این اصلاح‌طلبان شباهت به روش برخورد مصلحان دینی‌ای پیدامی‌کند که دغدغه اصلی آنها رانجات مذهب و مسلک، و نه چیزدیگر، تشکیل می‌دهد!

اما سایر جریانات سیاسی شیعه مذهب با این مسائل چه برخوردی دارند؟ مرزبندی ایشان با اصلاح‌طلبان مذهبی پیشگفته در این موارد چگونه است و کجا به نقد آنان در این موارد اقدام کرده‌اند و اساساً زاویه نقدشان به چه قرار است؟

در این موارد همانطور که گفته شد این جریانات همگام با تحولات سیاسی جامعه، تجربه تلخ بیش از سه دهه استقرار، رشد آگاهی‌ها و گسترش گفتمان دموکراتیک دچار تحول گشته‌اند و مفاهیم مربوط به اندیشه سیاسی مدرن و اشکال دموکراتیک اداره امور جامعه در ادبیات سیاسی اینان راه یافته است. و از این لحاظ بعضاً تا حد دفاع از جدائی دین از دولت و حقوق بشر و... پیش‌رفته‌اند. اما آنجا که به جستجوی مصادیق آنها در جامعه ایران و ارائه راهکارها و مکانیسم‌های مشخص بمنظور تحقق آنها بر می‌گردد، اغلب محافظه‌کارانه برخورد می‌کنند. اینان، گاه فراموش می‌کنند که بحث برسر جدایی دین و دولت یا انتخابات آزاد نه در خلاء که در جامعه مشخصی به نام ایران است؛ در این جامعه بیش از سی سال است که حکومت دینی شیعه مذهب مستقر است. در این مملکت علاوه بر شیعه مذهب، پیروان ادیان و مذاهب دیگری نیز بی‌دینان وجود دارند. دین مربوط به حوزه خصوصی و دولت و حکومت مربوط به حوزه عمومی است؛ امر همگان، بمثابه شهروندان برابر حقوق، است. دولت و حکومت در یک نظام دموکراتیک و عاری از تبعیض میان شهروندان، باید نسبت به ادیان موضع بی‌طرفی داشته باشد. قوای سه‌گانه کشور و نظام آموزشی و همه نهاد‌های حکومتی باید آشکارا فارغ از نفوذ این یا آن دین کارکرد داشته باشند. طرفداران همه مذاهب و ادیان به یکسان حق دارند مراسم و مناسک خویش را، به شکل فردی و جمعی، مطابق قانون به انجام رسانند. آزادی ادیان و آزادی تغییر دین و مذهب باید از سوی دولت تامین گردد، یعنی یک شیعه مذهب می‌تواند تحت تاثیر تبلیغات آزادانه و قانونی مثلاً جامعه بهائی و جامعه مسیحی دین خود را تغییر دهد. در همه انتخابات و در تعیین همه مقامات و مسئولین نظام، همه شهروندان اعم از اینکه شیعه باشند یا سنی، بهائی یا یهودی یا... می‌توانند آزادانه کاندیدا شده یا به کاندیدای مورد نظر خویش رای دهند. و این همه، برخلاف برخی تصورات عامیانه، به مفهوم ضدیت با دین مردم نیست؛ مردمان حق دارند دین خود را داشته باشند و در پناه آن زندگی خصوصی خود را سازمان

دهند؛ حرمت دین مردمان را به یکسان باید پاس داشت و اجازه نداد که مذهب و دین آنان، بسان قرون وسطی، بازیچه دست قدرت طلبان و مال اندوزان و زورگویان گردد.

اینکه سی یا چهل سال پیش اکثر مردم ایران شیعه مذهب بوده اند یا امروز هم به صورتی دیگر شیعه مذهب هستند، تغییری در این مباحث ایجاد نمی کند. اکثریت مردم ما، مثل هر کشور دیگری، دیروز تاریخی پیرو یک دین بوده اند، امروز طرفدار دین دیگری هستند، در آینده ای دورتر نیز می توانند به دین دیگری گرایش پیدا کنند و یا اساساً بی دین شوند. این که اکثر مردم پیرو این یا آن دین باشند، دربرگیرنده هیچ امتیاز خاصی برای پیروان آن دین در حوزه عمومی، بویژه قدرت سیاسی، نمی باشد. یک جریان سیاسی بواقع دموکرات، آزادیخواه و طرفدار حقوق بشر، باید بروشنی مواضع خویش را بطور علنی و بدون اما و اگر، درباره همه این مسائل، فارغ از مناقشات آمار و ارقامی درباره تعداد پیروان این یا آن دین و مسلک، ابراز دارد. نمی توان به صرف داشتن ریشه و تبار مشترک با اصلاح طلبان مذهبی یا بخاطر همراهی با عقب مانده ترین تمایلات باقی مانده در سطح جامعه، تحت عنوان «سیاست ورزی» و نظایر آن، نسبت به این مسائل مهم و حیاتی، آنهم پس از این همه فجایع، مبهم برخورد کرد و «تقیه» پیشه کرد و از اظهار نظر صریح طفره رفت. آری، دموکراسی و حقوق بشر و جمهور مردم فقط کلمه نیستند، الزامات خاص خود را، آنهم در جامعه ای نظیر ایران با این حکومت دینی و متکی بر تبعیض میان شهروندان در تمامی زمینه ها و با این سابقه تاریخی استبداد و خودکامگی و سرکوب، دارند.

در همه این موارد، اتفاقاً جریانات سیاسی-مذهبی ای که از استقرار دموکراسی و حقوق بشر و جدائی دونهاد دین و دولت در ایران طرفداری می کنند، همچون جریانات سیاسی دیگر، وظایف دشواری برعهده دارند. تاریخ ایران، از زمان های دور و دراز، از مقطع حمله اعراب به ایران، و سپس در دوره صفویه و قاجاریه و بالاخره طی سی و چند ساله اخیر، از جمله بازرتشتی کشی، جنگ سنی و شیعه، انواع منازعات فرقه ای، بهائی کشی، کشتاری دینان و راه انداختن موج سرکوب و تبعید و مهاجرت میلیونی اینان و همه دگراندیشان رقم می خورد. زندگی صلح آمیز میان پیروان مذاهب و ادیان مختلف و برقراری دیالوگ و گفت و گوی دوستانه میان نمایندگان آنها، در فضائی باز و دموکراتیک، از جمله الزامات زندگی در جامعه امروزی و قرن بیست و یکمی می باشد. آن بخش از جریانات سیاسی شیعه مذهبی که در جریان بازخوانی تاریخ گذشته به مواضع دموکراتیک دست یافته اند، درست این است که بمراتب بیش

از گذشته به نقد تلفیق دین و دولت در ایران، نشان دادن مصادیق جدائی این دو نهاد و ارائه راهکارهای روشن در این زمینه بس حیات برای پیشرفت و توسعه جامعه همت گمارند. لازمه وفاداری به این مواضع دموکراتیک ایجاب می کند که این جریانات به روشنی اعلان دارند که تعلق خاطر به مذهب شیعه دوازده امامی، متضمن هیچ امتیاز خاصی برای پیروان آن در نظام سیاسی-حقوقی مورد نظر آنان نمی باشد؛ بهائی و یهودی و مسیحی و سنی و بی دین همان حقوقی را خواهند داشت که شیعه مذهبیان. و به همین خاطر و نیز بخاطر حقوق تضییق شده این هموطنان طی تاریخ و اخیراً تحت سیطره ج ا، دفاع از حقوق این هموطنان دگراندیش از وظایف مهم شهروندی همه ایرانیان، از جمله شیعه مذهبیان، محسوب می شود. این هاست از جمله نکاتی که در ادبیات سیاسی اغلب جریانات سیاسی شیعه مذهب هنوز جای لازم نیافته است.

حقیقت این است که خواست جدائی دو نهاد دین و دولت از یکدیگر هرچه بیشتر در جامعه ایران مطرح گشته و می رود که به خواستی همگانی بدل گردد. اغراق نیست اگر گفته شود جدائی این دو نهاد، به پیش شرط هرگونه تحول دموکراتیکی در ایران امروز بدل گردیده است. این روند، روندی است ناگزیر، و چه بسا در مسیری پیچیده و بغرنج پیش خواهد رفت. برخورد فعالتر جریانات سیاسی و روشنفکری که از پیشینه مذهبی برخوردارند با این روند، از جمله نیازهای جامعه ما در رهائی از چنگال حکومت دینی و قدم گذاشتن در مسیر دموکراسی، آزادی، توسعه و پیشرفت پایدار است. به موازات این مسئله، باید به طرح امر مهم انتخابات آزاد پرداخت، شرایط برگزاری آنرا بر طبق استانداردهای بین المللی بر شمرد و نقش محوری آنرا در تحول دموکراتیک جوامع بازشناساند و نشان داد که مردم ایران هم حق دارند همچون همه جوامع پیشرفته در این مسیر گام بردارند و آزادانه نظام مورد نظر خویش را انتخاب کنند. بجای بازی در میدان رژیم و مضحکه های قرون وسطائی آن، باید به فکر تهیه نقشه راه برای آینده و ترسیم مختصات نظام دموکراتیک جانشین برآمد و وسیع ترین گفت و گوهارا در بین همه جریان ها و گرایش های سیاسی دموکرات و آزادیخواه جامعه، در شکلی علنی، برقرار ساخت. باید با فاصله گیری قطعی از نظام دینی حاکم و هر نوع نظام دینی و مسلکی دیگر، در مسیر اعتماد سازی در سطح اپوزیسیون و در سطح جامعه نسبت به آینده پس از جمهوری اسلامی گام برداشت. از این راه ها، و نه از طریق دنبله روی از اصلاح طلبان آویخته به درگاه ولایت مطلقه فقیه، است که می توان بنیان های نظری و سیاسی-حقوقی یک نظام دموکراتیک را از هم اکنون فراهم دید، پیرامون آن کار آگاهگرانه گسترده ای را در سطح جامعه و مردم سازمان داد و به سهم خویش از تکرار «چرخه استبداد-هرج و مرج-

استبداد» در جامعه ایران ممانعت به عمل آورد. از این طریق است که می شود راه را برای استقرار نظامی بواقع جمهوری، دموکراتیک و برابر حقوق، که همه شهروندان فارغ از همه تفاوت ها و تمایزاتشان به زندگی صلح آمیز و فارغ از خوف و هراس در سرزمین مشترک زندگی می کنند، هموار ساخت و با تکیه بر منابع عظیم مادی و انسانی جامعه، به دست خود مردم و با مشارکت آنان، بر شکاف ها و چند پارگی های اقتصادی و قومی-ملی و فرهنگی و مذهبی غلبه کرد.

جمعه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - ۱۰ مه ۲۰۱۳

.